میکر وفیلم تهیه شد

فهرست شد

دس

۲۷، کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب بیست باب در اسطرلاب .... فارسی تاریخ در احکام نجوم

مصنف خواجه نصیرالدین طوسی .... اعداد سهام کواکب و ثابت

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۲ و ۱۳ سطری ....

چاپی

سال چاپ یا تحریر ـــ عدد اوراق ۲۳

جزء کتب ریاضی .... شمارهٔ ۵۶

شمارهٔ عمومی ۸۵۷۰ شمارهٔ قبض ....

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف آبان ۱۳۳۶

طول ۲۰ عرض ۱۴ گنجهٔ ....

بازبینی شد
خ ۱۳۵۳

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازدید شد

بیست باب در اسطرلاب فارسی ریاضی

مصنف خواجه نصیرالدین طوسی

آغاز (سپاس بی قیاس) انجام (اینست تمامی سخن در معرفة اسطرلاب)

۷۳ برگ
خط نستعلیق — سطور دارای ... برگ ... — در ... جلد دارای
... صفحه آخر نمره اعداد سهام کواکب است

فهرست شد
تکمیل

اسم کتاب
مصنف خو...
مؤلف
خطی نسـ...
چاپی
سال چاپ...
جزء کتب...
شمارهٔ ...
واقف خـ...
طول ۲۰ عرض ۱۴ گنجه ....

سال ۱۳٤۸ خورشیدی
بازدید شد
بازبین شد
۱۳۵۴ خ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
[illegible]

بازبینی شده
۱۳۵۲

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

رسالهٔ بیست باب خواجه نصیر الدین در معرفت اسطرلاب

بسم الله الرحمن الرحیم رحمة الله علیه

سپاس بی قیاس خدای را جل وجلاله وصلوة بر خاتم انبیا و آل او
و این مختصریست در معرفت اصطرلاب مشتمل است بر
بیست باب باب اول در القاب آلات و خطوط و دوایر
اصطرلاب آنچه علاقه در وی بست حلقه بود و آنچه حلقه در
وی بست عروه خوانند و بلندی که عروه بر وی بسته بود از حجره
ام خوانند و صفحهای که در حجره بود و بر روی صفحها صفحه
مشبک را عنکبوت و شبکه خوانند و دایره که بر روی حجره بود به سیصد و
شصت قسمت کنند و ابتدا از خطی کنند که بر کرسی بگذرد و علاقه
پیوندد و بر جانب دارست بر توالی بروج درجه وده را رقوم
بر نوشته باشند آنرا اجزا حجره خوانند و بر ظهر اصطرلاب
یعنی بر پشت حجره دو خط مستقیم بر قایم کشیده باشند یکی از
زوایای

[illegible]

جانب

٢

جانب علاقه آنرا خط علاقه خوانند و خط وسط السماء آنرا خوانند
و خط دیگر را خط مشرق و مغرب خوانند و دایره که بر کشیده
برین خطها بچهار قسم متساوی شود دیگی از دو ربع که از دو جانب
کرسی بود شود قسم کرده باشند آنرا اجزاء ارتفاع خوانند و باشد
که هر دو ربع را قسمت کرده باشند و یک ربعی از دو ربع کرده
شبیه باشند اجزاء ظل آنرا نقش کرده باشند و بر صفایح دوایر بسیار
بود آنرا جمله سه دایره متوازی بود که مرکز هر سه مرکز صفحه باشد
آنچه در میان باشد مدار راس حمل میزان باشد و آنچه بیرون بود مدار راس جدی و آنچه در اندرون بود
سرطان بود و این در اصطرلاب شمالی بود راس جدی در اندرون بود
و مدار راس سرطان بیرون و دوایر دیگر که بر روی یکدیگر کشیده باشند
و مرکز آن نه مرکز صفحه باشد بعضی از آن تمام بود و بعضی ناتمام آنرا دوایر
مقنطرات خوانند و آن بر قسم فوق الارض بود از صفحه و آنچه میان
همه دوایر بود بر مرکز او و علامه ص کرده باشند آنرا سمت الراس خوانند

زون بود و در اصطرلاب جنوبی

و آنچه بر کرانه بود که نا تمام بود آنرا افق مشرق و مغرب خوانند و دو
خط مستقیم که بر مرکز متقاطع شوند یکی را به علامه حص کشیده باشند
آنرا خط وسط السماء و نصف النهار خوانند و خط دیگر را خط مشرق و مغرب
و خط استوا از آن جمله یک نیمه را که با جانب راست بود خط مغرب خوانند
و نیمه دیگر که بجانب چپ بود خط مشرق و همچنین افق مشرق و افق مغرب
نیز خوانند و در میان مقنطرات عددها نوشته باشند متزاید تا بود که بسمت
الراس رسد و تزاید آن عدد در اسطرلابات مختلف باشد در سدسی شش شش
می افزاید و در ثلثی سه سه و در نصفی دو دو و در اسطرلابات تام
یک یک و در زیر مقنطرات که قسم تحت الارض بود قوسهاء خورد
کشیده باشند و بدوازده قسمت کرده شش در جانب راست میان افق
مغرب و خط وسط السماء و شش در جانب چپ میان افق مشرق
و خط وسط السماء آنرا خطوط ساعات زمانی و ساعات معوجه خوانند
و بعضی که قوسهاء دیگر بر کشیده باشند که بر نقطه حص بهم رسند از دوایر سموت

خزینه

خوانند و بسیار بود که این قوسها در قسم تحت الارض نیز بر کشند و بر عنکبوت
دایره تمام بود که بروج دوازده گونه را بر آنجا نوشته باشند آنرا منطقة البروج
و هر قسمی از وی معلوم بود باجزاء شش شش یا نجو و در سدسی سه سه و به
در ثلثی برین قیاس و بر سر جدی زیاده بود که در برابر آنجای مجره میگردد
آنرا مری جدی الراس خوانند و زواید دیگر باشد که بر هر یکی نام کوکبی از کواکب
ثابته نوشته باشند آنرا شظایاء کواکب خوانند هر یکی شظیه کوکبی و مری کوکب
ز ثوابت — نیز خوانند و در اسطرلاب شمالی هر کوکبی که اندرون منطقة البروج افتد عرضش
شمالی بود و آنچه بیرون بود عرضش جنوبی و آنچه مانند میخ بود که بر مجره و صفا
یح بگذرد آنرا قطب خوانند و آنچه بر پشت مجره بود دو آلات ارتفاع بر دو لبنه
لبنات — آنرا عضاده خوانند و آنچه بر دو طرف عضاده بود آنرا ذفتان و لبنتان و
هر یکی را لبنه خوانند و دو شظیه که بر دو طرف عضاده بود آنرا دو شظیه ارتفاع
خوانند و در لبنه دو سوراخ بود آنرا ثقباء ارتفاع خوانند و آنچه قطب بجه
بر او استوار کنند آنرا فرس خوانند و حلقه که در زیر فرس بود آنرا

قلی

از سطح عنکبوت مرتفع دارد انرا الشبزه فلس خوانند انچه بدو عنکبوت
میگردانند انرا مدیر خوانند و در عضاده در بعضی اسطرلاب دوازده خط
کشیده باشند در پهنای عضاده انرا خطوط معوج و ساعات زمانیه خوانند ساعات
و صفایح بسیار بحسب شهرها باشد و در بعضی اسطرلاب صفیحه افاقی باشد معلقه
وان صفیحه باشد که برابر ابعاد دوایر بسیار کشیده باشند و در هر ربعی عددی
چند بود که بر یک نقطه متقاطع شوند وان نقطه موضع تقاطع خط مشرق
و دایره مدار راس الحمل بود و هر یکی از ان قوسها افق شرقی موضعی باشد
که عرضش برانجا نوشته باشد و چون صفیحه چنان بدارند که ان قوس بر جانب
چپ افتد و محدب باشد بود و خط وسط السماء ان افق خطی بود که از مرکز
صفیحه بالا رود و اینست القاب انچه در اسطرلاب مشهور یافته شود و در بعضی
اسطرلاب اعمال غریب کرده باشند از الجیب معانی لیکن موافق باشند والله اعلم

باب دوم

در معرفت ارتفاع گرفتن از آفتاب و ستارگان مشهور اگر از آفتاب باشد
علاقه باید گرفتن بدست راست و اسطرلاب را معلق گردانیدن و پشت اسطرلاب

۴

با خود باید کردن و یک جانب او که اجزای ارتفاع که بر او نقش کرده باشند با آفتاب کنند
و عضاده را میگردانند تا نور افتاب از یک ثقبه به دیگری افتد پس نگاه کنند
که شظیه ارتفاع بر چند جزو افتاده است آنچه باشد از ارتفاع باشد و اگر ارتفاع
از کوکب گیرند پشت اسطرلاب بر بالا باید داشت و بیک چشم از ثقبه نگاه باید کرد
و عضاده را باید گردانید تا نور بصر بهر دو ثقبه بگذرد و کوکب در نظر آید پس نگاه کنند تا
شظیه ارتفاع بر چند جزو افتاده است انچه یافته شود ارتفاع کوکب بود و اگر قرص آفتاب
در ابر باشد که بتوان دیدن و نور شعاع ظاهر نشود هم بدین طریق کوکب ارتفاع باید گرفت
انگاه معلوم باید کردن که شرقیست یا غربی بدان طریق که بعد از یک لحظه باز ارتفاع گیرند
اگر زیاده شده است ارتفاع شرقی بود و اگر کمتر شده است غربی بود و بوقت آنکه آفتاب
یا کوکب بنصف النهار نزدیک احتیاط تمام باید کردن که باندک مدت تفاوت بسیار محسوس
نشود و یک ارتفاع را زمانی دراز بماند والله اعلم

باب سیم

در معرفت طالع وقت
از ارتفاع درجه آفتاب و از منطقة البروج طلب باید کردن و همچنین مقنطره ارتفاع
که گرفته باشند از مقنطرات صفیحه اگر ارتفاع شرقی باشد از جانب چپ و اگر غربی بود راست

کتابخانه آستان قدس
وقف ...

پس درجه افتاب را بر ان ارتفاع باید نهادن و نگاه کردن تا بر افق شرقی چه
برج و درج افتاده است از منطقة البروج ان درجه درجه طالع وقت بود
و همچنان شب مری ان کوکب را که ارتفاع از و گرفته باشند بر مقنطره ارتفاع او
نهند شرقی یا غربی چنانکه یافته باشند و نگاه کنند که تا از منطقة البروج کدام درجه بر افق
شرقی افتاده است ان درجه طالع بود و درین عمل در اسطرلابها غیر تام که گاه باشد
درجه افتاب را علامتی معین نبود بدان سبب که میان دو خط افتاده باشد و همچنین گاه
بود که مقنطره که بر صفیحه کشیده باشند موافق ان ارتفاع نیفتد که یافته باشند بلکه آن
ارتفاع در میان دو مقنطره باشد و گاه بود که درجه طالع نیز در میان دو خط افتاده
باشد از اجزای بروج درین اوضاع اگر بنظر و قیاس ان تفاوت را قیاسی کرند
شاید و بتقریب مقصود حاصل شود و اگر خواهند که بنوع حساب معلوم کنند برین وجه عمل
باید کردن و این عمل را تعدیل خوانند اما تعدیل افتاب چنان باید کردن کران دو خط
که افتاب در میان ان دو خط افتاده باشد معلوم کنند و اول خطی از ان دو خط
بر مقنطره ارتفاع نهند و مری راس الجدی نشان کنند یعنی که جزوی که مری مقابل آن

جزو افتاده باشد از اجزاء مجره نشان کنند پس خط دوم بر همان مقنطره نهند و مری
نشان کنند و میان هر دو نشان را بشمرند انچه باشد آن را اجزای تعدیل نام نهند
پس نگاه کنند که ما بین خط اول و درجه افتاب چند درجه است آن درجات را
در اجزای تعدیل ضرب کنند و حاصل را بر تفاوت اجزا منطقه یعنی شش در
اسطرلاب سدسی و سه در ثلثی قسمت کنند انچه بیرون آید بقدر آن از نشان اول
که مری را نشان کرده باشند بجهت نشان دوم بشمرند انجا که برسد مری را انجا
برند و بنهند پس نگاه کنند که بران مقنطره مفروض کدام جزو افتاده است از اجزا
منطقه علامتی سیاه بروی کنند و ان موضع افتاب باشد مثالش در اسطرلاب
سدسی در صحیفه عرض لو که افتاب در لو درجه ثور است و آن در میان دو خط
بود یکی خط دوازده و یکی خط هجده اول خط دوازده بر مقنطره الو شرقی نهادیم (فرض کردیم)
و برابر مری نشان کردیم پس خط هجدهم بر و نهادیم و مری نشان کردیم یافتیم
میان هر دو نشان چهار درجه و نیم ثهر و این اجزای تعدیلست پس تفاوت
میان خط اول یعنی دوازده ثور و موضع افتاب یعنی شانزده ثور چهار بود
لب
لو

در اجزاء تعدیل ضرب کردیم حاصل آمد هجده از ابر تفاوت اجزاء مقنطره یعنی شش
قسمت کردیم بیرون آمد سه از علامت اول بشمردیم سه جزو بموضعی رسید که از و
بعلامه دوم یک جزو و نیم بود مری را بران موضع نهادیم ان موضع افتاب بود بر مقنطره
علامه سیاه بر انجا کردیم ان علامه جزو شمس بود اما تعدیل مقنطرات چنان بود که چون
ارتفاع موجود میان دو خط افتاده باشد موضع افتاب را بر مقنطره اول باید نهادن
و مری نشان کردن پس بر مقنطره دوم نهادن و مری نشان کردن و میان هر
دو نشان را اجزاء تعدیل نام نهادن پس تفاوت میان خط اول و ارتفاع موجود
در اجزاء تعدیل ضرب کردن و بر تفاوت میان هر دو مقنطره که در اسطرلاب سدسی
شش بود و در ثلثی سه قسمت باید کردن انچه بیرون آید مری را بعد ان اجزا
از علامه اول سوی علامه دوم باید گردانید تا درجه افتاب بران ارتفاع بود که
یافته شود مثالش در اسطرلاب سدسی بر صفیحه لو ارتفاع افتاب یافتیم الو درجه
وان میان مقنطره اکد و میان مقنطره ل است اول موضع افتاب را بر مقنطره
اکد نهادیم و مری نشان کردیم و هم موضع افتاب را بر مقنطره ل نهادیم و مری نشان

هو

کردیم یافتیم میان هر دو نشان هفت درجه و نیم و ان اجزای تعدیلست پس تفاوت
میان مقنطره اکد و ارتفاع آفتاب که الو است دو باشد در اجزاء تعدیل ضرب کردیم
حاصل آمد پانزده بر تفاوت میان هر دو مقنطره که شش است قسمت کردیم بیرون آمد
دو و نیم از علامه اول بشمردیم بموضعی رسید که از و بموضع دوم پنج جزو است مری را بران
موضع نهادیم افتاب بر موضع ارتفاع موجود افتاده باشد اما تعدیل طالع چنان
باید کرد که چون موضعی از منطقة البروج بر افق شرقی افتاده باشد و میان دو خط بود
موضع مری نشان باید کرد پس خط اول از ان دو خط بر افق شرقی باید نهاد و موضع
مری نشان کرد و تفاوت میان هر دو نشان بگرفت و حاصل را تفاوت اجزا نام
نهاد و بعد از ان خط دوم بر افق شرقی باید نهاد و مری نشان کرد و تفاوت میان
نشان خط اول و نشان خط دوم بگرفت و ان را اجزاء تعدیل نام نهاد و لا محاله
ان از تفاوت اجزا زیادت بود پس تفاوت اجزا را در انچه میان دو خط
بود یعنی شش یا سه یا انچه بود ضرب باید کرد و بر اجزاء تعدیل قسمت کرد انچه بیرون
آید بر خط اول افزود انچه حاصل شود درجه طالع بود مثالش افتاب در دوازده
درجه ثور است و ارتفاع شرقی هجده درجه در اسطرلاب سدسی بر صفیحه لو

دوازده درجهٔ ثور را بر مقنطرهٔ ی نهادیم از منطقة البروج نقطهٔ میان خط ششم
و خط دوازده از جوزا بر افق شرقی افتاده بود مری را نشان کردیم پس خط ششم
جوزا بر افق شرقی نهادیم و مری نشان کردیم یافتیم سه درجه و نیم و این تفاوت
اجزا باشد و بعد ازان خط دوازدهم جوزا را بر افق شرقی نهادیم و مری نشان کردیم
یافتیم تفاوت میان نشان که جهت ششم درجهٔ جوزا کردیم و میان نشان دوازده
جوزا پنج درجه و نیم و این اجزا تعدیلیت و چون اسطرلاب سدسی است تفاوت
میان دو خط شش باشد اجزا سه گانه و نیم در شش ضرب کردیم حاصل آمد بیست و
یک بر پنج و نیم قسمت کردیم آمد بیرون سه و کسری زیاده از نیمه از ان نیز یکی گرفتیم چهار
باشد بر خط اول و ان شش بود افزودیم ده باشد گوئیم طالع ده درجهٔ جوزا باشد
و مطلوب اینست والله اعلم باب چهارم در معرفت ارتفاع از طالع وقت و این
باب عکس باب اولست آلی و در اختیارات کردن بدین عمل حاجت افتد که چون طالعی
معین اختیار کرده باشند و خواهند که ارتفاع افتاب یا کوکب معلوم کنند در ان
وقت تا وقت نگاه دارند چون ارتفاع موافق ان ارتفاع شود دانند که وقت

طلوع

طلوع ان درجه است که اختیار کرده اند و طریق این عمل چنانست که ان درجه که جهت
اختیار طالع تعیین شده است بر افق شرقی بنهند و نگاه کنند تا درجهٔ افتاب بر کدام
مقنطره افتاده است از مقنطرات درجهٔ شرقی است یا غربی انچه بود ارتفاع افتاب
بود چون ارتفاع بدان درجه رسد وقت مفروض بود و اگر درجهٔ افتاب بر مقنطره
نه افتد که تحت الارض بود وقت طالع بشب خواهد بود پس کوکبی از ثوابت که بر بالای
زمین بود که او را بشب رسد نگاه کند که بر کدام مقنطره افتاده است شرقیست یا غربی
وقت را نگاه باید داشت تا چون ارتفاع کوکب بدان وقت رسد در شرق یا در
غرب چنان بود که وقت طلوع ان درجه باشد والله اعلم باب پنجم در معرفت دایر
و ساعات مستوی و معوج و اجزا ساعات آلی چون درجهٔ افتاب را بر مقنطرهٔ ارتفاع
موجود نهند و مری نشان کنند و بعد ازان هم درجهٔ افتاب را بر افق شرقی نهند و
مری نشان کنند و از نشان دوم تا نشان اول بشمرند انچه حاصل آید دایر گذشته باشد
از روز و اگر بر افق مغرب نهند و میان نشان اول و این نشان بشمرند دایر مانده
بود از روز و همچنین اگر شظیه کوکب را بر مقنطرهٔ ارتفاع موجود نهند و مری نشان

کنند پس جزو آفتاب را بر افق غربی نهند یا نظیر جزو آفتاب را بر افق شرقی نهند و مری نشان
کنند و میان نشان اول و میان نشان دوم بشمرند دایر گذشته بود از شب و اگر جزو آفتاب را
بر افق شرق نهند و نشان کنند از نشان اول تا این نشان بشمرند آنچه حاصل شود دایر باقی
بود از شب و اگر طالع معلوم بود از طالع دایر خواهند که معلوم کنند بجای جایگاه آفتاب اینک
آفتاب یا کوکب را که بر مقنطره می نهند و مری راس الجدی نشان کنند درجه طالع را بر افق مشرق
نهند باقی عمل همچنان کنند که گفته آمد دایر ماضی یا باقی معلوم شود و چون دایر را بر پانزده
قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات مستوی باشد و آنچه زیاده بماند هر یکی را چهار دقیقه
گیرند تا ساعات دقایق حاصل آید گذشته از روز یا شب ماضی یا باقی و اگر مجموع ساعات
روز خواهند که معلوم کنند آفتاب را بر افق مشرق نهند و مری نشان کنند و بعد از آن هم
بر افق مغرب نهند و مری نشان کنند و میان هر دو نشان بشمرند حاصل قوس النهار
باشد که معلوم شود پس چنانکه گفتیم قوس النهار بر پانزده قسمت کنند و آنچه بماند هر یکی را
چهار دقیقه گیرند تا ساعات و دقایق روز معلوم شود و چون آن ساعات دقایق را
از بیست و چهار نقصان کنند باقی که بماند ساعات و دقایق شب باشد و اگر خواهند

اول

۸ اول آفتاب را بر افق غربی نهند و نشان کنند پس بر افق شرقی نهند و میان هر دو نشان
بشمرند قوس اللیل باشد بر پانزده قسمت کنند ساعات شب بود و اگر خواهند که بدانند
کوکبی که از ثوابت است بشب طلوع خواهد کردن کدام ساعت طلوع کند جزو آفتاب
بر افق غربی نهند و مری نشان کنند و شظیه کوکب مطلوب بر افق شرقی نهند و نشان
کنند و میان هر دو نشان بشمرند و بر پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات
بود از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع آن کوکب اما معرفت اجزای ساعات
بود یعنی ساعات معوجه آنکه قوس النهار را بر دوازده قسمت کنند آنچه بماند در پنج
ضرب کنند تا اجزای ساعات روز و دقایق آن معلوم کنند و چون آن را از سی
نقصان کنند آنچه بماند اجزای ساعات شب بود بوجهی دیگر نظیر درجه آفتاب را
یعنی درجه مقابل او بر خطی نهند از خطوط ساعات معوج که در زیر مقنطرات
کشیده باشند و مری نشان کنند و بعد از آن همین نظیر را بر خطی دیگر نهند
که در پهلوی آن خط بود و مری نشان کنند و میان هر دو نشان اجزاء ساعات
روز بود و اگر درجه آفتاب بر این خطها نهند آنچه بیرون آید اجزای ساعات شب بود
و اگر ربعی از ساعات روز یا شب بدی افزایند آنچه حاصل آید اجزاء ساعات بودی

واگر از اجزاء ساعات نقصان کنند آنچه بماند ساعات بود اما ساعات گذشته از روز چنان
معلوم کنند که چون آفتاب را بر مقنطره ارتفاع نهند نگاه کنند تا نظیرش بر کدام خط افتاده است
از خطوط ساعات معوج از افق غربی تا بدان به بینند تا بر چند قسم افتاده است چندانکه
بود ساعات معوجه بود گذشته از روز و اگر در میان دو خط افتد مری نشان کنند پس نظیر
درجه آفتاب را بر آن خط نهند که با جهت افق غربی بود و باز نشان کنند و میان هر دو نشان
بگیرند و در شصت ضرب کنند و بر اجزاء ساعات روز قسمت کنند تا دقایق برون
آید و آن را بر ساعات آن روز اضافت کنند تا تمام ساعات و دقایق بود
گذشته از روز و اگر شب بود چون کوکب را بر مقنطره ارتفاع نهند و نگاه کنند تا جزو
آفتاب بر خط کدام خط ساعات افتاده باشد بر آنچه افتاده بود چندان ساعات از شب
گذشته باشد و اگر میان دو خط افتد همچنانکه در روز گفتیم دقایق بدست آیند
و اجزاء ساعات شب بکار دارند بجای اجزاء ساعات روز و اگر خطوط اجزاء
ساعات بر عضاده کشیده باشند اول درجه آفتاب را بر خط نصف النهار نهند
و نگاه کنند تا بر کدام مقنطره افتاده است آنچه بود غایت ارتفاع آفتاب بود
در آن روز پس شظیه ارتفاع پشت اصطرلاب بر مثل آن ارتفاع نهند و اصطرلاب

میگردانند چنانکه پهلو با آفتاب بود تا سایه لبنه بر عضاده افتد چنانکه از هیچ جانب
منحرف نشود و نگاه کند تا طرف سایه بر کدام خط افتاده است آن خط که باشد به بینند
تا چند عدد بود نوشته که عدد ساعات گذشته از روز بر آنجا نوشته باشد و اگر
ساعات مستوی معلوم بود و خواهند که با ساعات معوجه کنند ساعات مستوی در پانزده ضرب کنند
و اگر با آن دقایق بود هر چهار دقیقه یکی گیرند و همه بر هم گیرند تا دایر معلوم شود پس دایر را
بر اجزاء ساعات روز یا شب قسمت کنند تا ساعات معوجه معلوم شود و اگر ساعات معوجه
معلوم باشد و خواهند تا با ساعات مستوی کنند آن را در اجزاء ساعت ضرب کنند
تا دایر شود بر پانزده قسمت کنند تا ساعات مستوی معلوم شود والله اعلم

باب ششم در معرفت میل آفتاب و غایت ارتفاع او و بعد کواکب از معدل
النهار و ارتفاعش آنکه درجه آفتاب را بر خط نصف النهار باید نهاد و نگاه کردن تا
از مقنطرات ارتفاع بر کدام مقنطره است بر هر مقنطره که بود غایت ارتفاع بود
در آن عرض که صفحه بر آن بود و باید دیدن تا میان موضع آفتاب و راس الحمل

چند درجه افتاده است چندانک باشد میل افتاب بود و اگر اندرون مدار بود میل شمالی بود
وان نقطه که مدار راس حمل برو گذرد مساوی تمام عرض بلد بود و میان راس حمل
و هر یک از دو مدار دیگر یعنی مدار راس سرطان و مدار راس الجدی بقدر میل کلی
باشد و چون شنطیه کوکب بر دایره نصف النهار نهند انچه کوکب بر وافتد غایت ارتفاع
کوکب بود پس اگر میان قطب صفحه و نقطه ص باشد کوکب در جانب شمال گذرد از سمت راس
و اگر بیرون بود در جانب جنوب گذرد و انچه میان موضع شنطیه و مدار راس الحمل بود
از مقنطرات بعد کوکب باشد از معدل النهار و هر شنطیه که داخل مدار راس الحمل گذرد
بعد من شمالی بود و هرچه بیرون بود جنوبی بود و انچه با مدار راس حمل گذرد بر دایره معدل
النهار بود و او را بعد نبود و ارتفاعش بقدر تمام عرض بلد بود **باب** هفتم در معرفت
مطالع بروج بخط استوا و بلد و درجات ممر و طلوع و غروب و تعدیل النهار اگر خواهیم
که مطالع بروج بخط استوا معلوم کنیم اول هر برج و هر درج که خواهیم بر خط شرق نهیم
و نگاه کنیم تا مری بر کدام جزو است از ابتدا اجزا یعنی از خط علاقه بر توالی یعنی

بر جانب راست چند جزو رفته است چندانکه بر آید مطالع آن برج درجه بود بخط استوا ابتدا
از اول حمل و اگر مطالع بروج ببلد خواهیم اول برج درجه بر افق شرقی باید نهاد و هم
چنین که گفتیم معلوم کرد تا مطالع بلد معلوم شود و اگر خواهیم که مطالع قوسی مفروض ببلد یا بخط
استوا معلوم کنیم ابتدا ان قوس هم بر خط شرق یا بر افق نهیم و مری نشان کنیم بعد از ان
اخر آن قوس هم بر انجا نهیم و مری نشان کنیم و میان هر دو نشان بشمریم مطالع ان
قوس باشد و اگر بر خط شرق نهاده باشیم مطالع استوا باشد و اگر بر افق نهاده باشیم
مطالع بلد بود و اگر شنطیه کوکبی از ثوابت بر افق شرقی نهیم و نگاه کنیم تا مری بر کدام
جزو است و از اول اجزا حجره تا بدان جزو بشمریم انچه بیرون اید مطالع طلوع کوکب بود
و اگر بر خط شرق نهیم انچه بر آید مطالع ممر کوکب بود بر نصف النهار و اگر شنطیه کوکب بر
افق مغرب نهیم انچه بر آید مطالع درجه غروب کوکب باشد و درجات طلوع و غروب و ممر از
فلک البروج هم بدین عمل معلوم شود که چون شنطیه کوکب بر افق شرقی نهیم آن جزو
از فلک البروج که با او بر افق شرقی بود درجه طلوع او باشد و اگر بر افق غربی نهیم آن جزو

که با او بر افق غربی بود درجهٔ غروب او بود و اگر بر خط مشرق یا خط وسط السما نهیم آن حرف
که با او برابر باشد درجهٔ طلوع یا ممر او بود و چون درجه از فلک البروج یا شظیهٔ کوکبی
بر افق شرق نهیم و مری نشان کنیم پس بر خط مشرق نهیم و مری نشان کنیم آنچه میان هر دو
نشان بود تعدیل النهار آن درجه یا آن کوکب باشد در عرض صفیحه باب ششم در معرفت خانها
دوازده گانه چون درج طالع بر افق شرقی نهیم آنچه بر افق غربی بود درجه سابع بود و آنچه بر خط
نصف النهار بود فوق الارض درجه عاشر بود و آنچه بر خط نصف النهار بود تحت الارض درجه
رابع بود و این اوتاد بود پس درجهٔ سابع را بر خط دو ساعت زمانی نهیم آنچه بر خط نصف
النهار بود فوق الارض درجه یازدهم بود و تحت الارض درجهٔ پنجم پس درجهٔ سابع را
بر خط چهار ساعت زمانی نهیم آنچه بر خط نصف النهار بود درجه دوازدهم بود و آنچه
در تحت الارض درجهٔ ششم پس درجه طالع را بر خط ده ساعت زمانی نهیم آنچه بر خط
نصف النهار بود فوق الارض بود درجه نهم بود و تحت الارض درجهٔ سیم پس درجهٔ
طالع را بر خط هشت ساعت زمانی نهیم آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض

هو

درجهٔ هشتم و تحت الارض درجهٔ دوم و بدین عمل درجات خانهاء دوازده گانه معلوم
شود باب نهم در معرفت ساعات صبح و شفق نظیر آفتاب را بر مقنطرهٔ هجده
غربی بنهیم و مری نشان کنیم پس بر افق مغرب بنهیم و نشان کنیم و میان هر دو بشمریم
و بر پانزده قسمت کنیم آنچه بیرون آید ساعات باشد میان طلوع صبح و طلوع آفتاب
و همچنان نظیر آفتاب را بر افق شرقی بنهیم و مری نشان کنیم پس بر مقنطرهٔ هجده
درجه شرقی نهیم و نشان کنیم و میان هر دو نشان بشمریم و بر پانزده قسمت کنیم آنچه
بیرون آید ساعات بود میان غروب آفتاب و غروب شفق و اگر از کوکبی از ثوابت
ارتفاع گرفته باشیم آن کوکب را بر مقنطرهٔ او نهیم پس نگاه کنیم تا نظیر آفتاب بر کدام
مقنطره است از مقنطرات ارتفاع چندانکه بود ارتفاع سر مخروط ظل زمین بود
و اگر شرقی بود و کمتر از هجده درجه هنوز شفق فرو نشده باشد و اگر بیشتر است
فرو شده است و اگر غربی بود و بیشتر از هجده درجه هنوز صبح بر نیامده باشد و اگر کمتر
از هجده باشد صبح بر آمده باشد و اگر بر خط وسط السما بود نیم شب باشد باب

دهم در معرفت ظل از ارتفاع ظل که بر پشت اسطرلاب کشیده باشند اگر ابتدا از خط
علاقه از جانب نشیب کرده باشند و تا خط مغرب نقش کرده ظل مستوی باشد یک
شنظیه ارتفاع برابر ارتفاع چهل و پنج باید نهاد و نگاه کرد تا شنظیه دیگر بر چه علامت
افتاده است اگر بر دوازده افتاده باشد ظل اصابع بود و اگر بر هفت افتاده
بود ظل اقدام بود و چون ارتفاع معلوم شد شنظیه بر ان ارتفاع نهند دیگر
شنظیه بر ظل ان ارتفاع افتد که ظل مطلوب باشد اما ربعی که برو نقش کنند بدو نیمه
کرده باشند و از منتصف دو عمود اخراج کرده یکی بر خط علاقه و دیگر بر خط مشرق
و مغرب و هر دو عمود را بدوازده قسمت کرده و علامت برو نبشته یکی را ابتدا
از خط علاقه و دیگر را ابتدا از خط مشرق و مغرب انرا ظل سلّم خوانند و نگاه کنند اگر ارتفاع
بیشتر از چهل و پنج بود ظل که گیرند اصابع مستوی باشد و اگر کمتر از چهل و پنج بود ظل
معکوس آید صد و چهل و چهار بران قسمت باید کرد تا انچه برون مستوی بود و اگر وقتی
ظل معلوم باشد و ارتفاع معلوم نباشد شنظیه بران ظل نهند تا دیگر شنظیه بر

ارتفاع

ارتفاع تا معلوم افتد و اگر بر ظهر اسطرلاب ظل سلّم بود نگاه باید کرد اگر ظل معلوم کمتر از
دوازده باشد این عمل شاید کرد و اگر بیشتر باشد صد و چهل و چهار برو قسمت باید
کرد و انچه برون آید دران عمود که بر خط مشرق و مغرب افتاده است طلب کرد و شنظیه
برو نهاد تا دیگر سر شنظیه بر ارتفاع مطلوب افتاده باشد چون طالع سال معلوم باشد
و خواهند که سال آینده معلوم کنند درجهٔ طالع را بر افق شرقی نهند و بنگرند تا مری
بر کدام جزو افتاده است پس بر توالی اجزا از جره هشتاد و هفت جزو بشمرند و مری
بر ان آرند و نگاه کنند تا بر افق شرقی کدام برج و درجه افتد انچه باشد طالع سال
آینده بود پس نگاه کنند تا موضع آفتاب تحت الارض است یا فوق الارض اگر فوق
الارض بود تحویل بروز بود و اگر تحت الارض بود تحویل بشب باشد پس ساعات تحویل
چنانکه گفتیم معلوم باید کردن و طالع تحویل سال موالید همچنین استخراج باید کردن

باب یازدهم در معرفت عرض بلد و تحقیق آن اگر عرض بلد تحقیق نبود در
روزی که خواهند ارتفاع نصف النهار معلوم باید کردن چنانکه ارتفاع میگیرند

بهر لحظه تا بغایتی رسد که دیگر زیاده نشود و بعد از ان روی در نقصان نهد پس
تقویم آفتاب دران روز معلوم کنند و میلش بگیرند چنانکه گفتیم اگر آفتاب میان حمل
و میزان باشد میل آفتاب را از غایت ارتفاع نقصان کنند و اگر در نیمهٔ دیگر بود
بر غایت ارتفاع افزایند انچه حاصل آید از هر دو عمل از نود نقصان کنند باقی عرض
بلد بود و اگر آفتاب در اول حمل و میزان بود غایت ارتفاع از نود نقصان کنند
باقی عرض بلد بود و اگر بشب غایت ارتفاع کوکبی معلوم کنند بعدش از معدل النهار
بگیرند چنانکه گفتیم پس اگر کوکب بیرون مدار راس الحمل دور کند بعدش بگیرند و بر غایت
ارتفاع افزایند و اگر در اندرون مدار دور کند بعدش از ارتفاع بکاهند حاصل باقی
از نود نقصان کنند انچه بماند عرض بلد باشد و اگر کوکبی را از کواکب ابدی الظهور ارتفاع
میگیرند بلندترین ارتفاع و فروترین ارتفاع معلوم کنند و کمتر را از بیشتر نقصان
کنند انچه حاصل آید بدو نیم کنند و یک نیم بر ارتفاع کمتر افزایند و از ارتفاع بیشتر
بکاهند عرض بلد حاصل آید **باب** دوازدهم در معرفت طالع وقت در شهری که

عرضش را صفیحه معین نبود الا از عرض بلد را صفیحه معین نبود و خواهیم که طالع وقت
معلوم کنیم صفیحه که بدان نزدیکتر بود بگیریم و طالع وقت معلوم کنیم پس میل آن
طالع معلوم کنیم و انرا در تفاوتی که میان عرض شهر ما و عرض صفیحه باشد ضرب کنیم
و بر میل کلی قسمت کنیم انچه بیرون آید تعدیل بود پس درجه طالع را دران صفیحه
بر افق شرقی نهیم و نگاه کنیم تا مری کجا افتاده است نشان کنیم اگر صفیحه بیشتر از شهر
ما بود و میل شمالی بود عنکبوت را بر توالی بروج بگردانیم تا مری از موضع خویش
بقدر تعدیل زایل شود و اگر میل طالع جنوبی بود بر خلاف توالی بروج بگردانیم تا مری
بقدر تعدیل از موضع اول زایل شود و اگر عرض صفیحه کمتر از عرض شهر ما باشد و میل
طالع شمالی بود عنکبوت را بر خلاف توالی بگردانیم و اگر میل طالع جنوبی بود بر توالی
بگردانیم تا بقدر تعدیل زایل شود پس نگاه کنیم که انچه بر افق شرقی افتاده باشد
طالع بود دران شهر که مطلوب باشد **باب** سیزدهم در معرفت ارتفاع قطب
فلک البروج نود درجه از طالع وقت نقصان کنیم انچه بماند نگاه کنیم تا دران

وقت که درجه طالع بر افق شرقی نهاده باشیم بر کدام مقنطره افتد و ارتفاعش
چند بود چند انکه بود از نود نقصان کنیم انچه بماند ارتفاع قطب فلك البروج
بود دران وقت باب چهاردهم در معرفت سمت از ارتفاع و ارتفاع
از سمت اصطرلابی که دوایر سموت بر و کشیده باشند انرا اصطرلاب مسمت خوانند
چنانکه گفتیم در بعضی بر قسم فوق الارض کشیده باشند و در بعضی بر قسم تحت
الارض و اگر بر فوق الارض کشیده باشند چون درجه افتاب را بر مقنطره
ارتفاع نهیم به بینیم تا بر کدام دایره افتاده باشد از دوایر سموت سمتش
چند ان بود و ابتدا سمت از دایره اول سموت کنند و ان دایره بود که بنقطه
تقاطع افق مشرق و مدار راس الحمل بود گذشته پس اگر موضع افتاب در داخل
مدار راس الحمل بود ما اول و آخر روز که هنوز بدایره اول سموت نرسیده باشد
یا از و در گذشته سمت شمالی بود و اگر خارج مدار راس الحمل بود و بعد ازان که
ازدایره بگذرد در اول روز و پیش ازانکه بدان دایره رسد در آخر روز

بگرد

۱۵

سمت جنوبی بود و گاه بود که ابتدا سمت از خط وسط السما کنند پس سمت که از نود
کمتر بود جنوبی بود و هرچه بیشتر بود شمالی بود و اگر سمت بر قسم تحت الارض کشیده
باشند چون درجه افتاب بر ارتفاع نهند نظیرش نگاه کنند تا بر کدام دایره افتاده است
انچه بود سمت بود اما اگر سمت و جهتش معلوم بود و بر قسم فوق الارض کشیده باشند
درجه افتاب را بر ان سمت باید نهادن در ان ربع که سمت بود از چهار ربع یعنی
شمالی شرقی و شمالی غربی و جنوبی شرقی و جنوبی غربی بر ان مقنطره که افتد ارتفاع
افتاب باشد و اگر بر سمت تحت الارض کشیده باشد نظیر افتاب را در نظیر ربع
سمت بر ان سمت باید نهاد و نگاه باید کرد که درجه افتاب بر کدام مقنطره است
از ان مقنطره ارتفاع معلوم شود و نظیر ربع شمالی شرقی جنوبی غربی بود
و نظیر ربع جنوبی شرقی شمالی غربی بود و بر اسطرلاب مسمت سمت مشرق معلوم
توان کرد و ان چنان بود که موضع افتاب را بر افق شرقی نهند و نگاه کنند
تا میان موضع او و مدار راس الحمل از دوایر سمت چند جزو افتاده است انچه بود

سعت مشرق بود باب پانزدهم در معرفت تقویم آفتاب اگر در شهری
باشیم که عرضش معلوم باشد وخواهیم که از اصطرلاب تقویم آفتاب را معلوم کنیم
اول معلوم باید کرد که ارتفاع آفتاب روز بروز زیاده است یا نقصان اگر
در تزاید بود معلوم بود که آفتاب دران بروج بود از فلک البروج که میان
اول جدی و آخر جوزا باشد واگر در تناقص بود معلوم شود که در نصف دیگر است
پس نگاه باید کرد در روزی تا غایت ارتفاع دران روز چند است بدان
طریق که ارتفاع میگیرند تا بغایتی رسد که ازان روی در نقصان نهد ونگاه باید
کرد اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد زیادت باشد آفتاب در ربع شمالی
بود ازان دو ربع که نصف معلوم باشد مثلا چون ارتفاع روز بروز در تزاید
باشد ومع ذلک غایت ارتفاع از تمام عرض بلد بیشتر بود آفتاب در ربع ربیعی
بود واگر کمتر بود در ربع شتوی بود و همچنان در دو ربع دیگر وبعد ازان چون
ربع فلک که آفتاب درو بود معلوم شود تفاوت میان تمام عرض بلد وغایت

ارتفاع

ارتفاع معلوم باید کرد وان میل آفتاب بود پس اگر آفتاب در ربع ربیعی بود
یا صیفی میل شمالی بود از خط نصف النهار بقدر ان اجزا بباید شمرد از مدار
راس الحمل در جهت مدار راس سرطان واگر آفتاب در دو ربع دیگر بود جنوبی
باشد در جهت دیگر یعنی از جانب مدار سر جدی بباید شمرد انجا که رسد علامتی
کنند بران موضع پس ان ربع را که آفتاب دران بود از منطقة البروج بر خط
نصف النهار بباید گذرانیدن وتامل کردن تا کدام جزو بر علامت افتد هر جزوی
که برو افتد درجه تقویم آفتاب بود دران روز باب شانزدهم در معرفت
بالای اشخاص از زمین وپهنا رودها چون خواهند که بالای اشخاص مرتفع از
زمین وپهنا رودها مانند مناره یا دیواری یا کوهی معلوم کنند که چه مقدار است
اگر بمسقط الحجر ان شخص توان رسید چون دیواری که سنگ از سر دیوار فرو
افکنند بروی او فرود آید وبر زمین افتد وممکن باشد که بران موضع که بروی
افتد توان رسید شظیه ارتفاع بر چهل و پنج درجه باید نهاد وهمچنانکه ارتفاع

کواکب گیرند ارتفاع سر ان شخص میباید گرفت و فراپیش و باز پس می باید شد
تا ارتفاع سر ان شخص چهل و پنج شود انگاه از ان موضع که ارتفاع یافته
باشد تا بقاعده ان شخص که موضع مسقط الحجر باشد بباید پیمود و بالاء خویش
برانجا باید افزود ان مقدار که برآید بالای ان شخص مساوی ان مقدار بود
و اگر آن شخص مثلا مانند کوهی باشد که بمسقط الحجر ان نتوان رسید از دور
بایستیم بر زمین هموار و ارتفاع گیریم سر ان شخص را و نگاه کنیم تا شنطیه
دیگر بر کدام خط افتاده است از خطوط ظل و بر موضع قدم خود نشان کنیم و یک
اصبع یا یک قدم از ظل زیادت یا نقصان کنیم و فراپیش می آییم یا باز پس
می شویم تا ارتفاع سر شخص برین زیادت و نقصان حاصل آید پس نگاه کنیم
که ازین موقف دوم چه مقدار است تا بموقف اول چندانکه باشد از ان در دوازده
اصبع یا در هفت قدم که مقیاس بود ضرب کنیم چندانکه حاصل آید بالای آن
شخص بود و اگر در موقف اول ارتفاع چهل و پنج گرفته باشیم بهتر باشد و ان

بصواب

هو

۱۶

بصواب نزدیکتر مثلا در مقابله کوهی بایستادیم بموضعی که ارتفاع چهل و پنج بود بر ظهر
اصطرلاب ظل اقدام داشتیم یک قدم زیادت کردیم و چندان از کوه دور شدیم
که ارتفاع سر او راست شد با این ظل پس میان این موقف و موقف اول بپیمودیم
پنجاه و پنج گز آمد در هفت که عدد اقدام مقیاس بود ضرب کردیم سیصد و هشتاد و
پنج گز شد این مقدار بالاء کوه بود و اگر خواهیم که بدانیم که از موقف اول تا قاعده
کوه چند مقدار است آنچه میان دو موقف یافته ایم در ظل ارتفاع اول ضرب کنیم
و درین صورت که ارتفاع چهل و پنج باشد از موقف اول تا قاعده کوه همچندان
بود که بالاء کوه بی تفاوتی و اگر خواهیم که پهنای رودی که بدان گذر نتوان کردن
معلوم کنیم اصطرلاب بگیریم و شنطیه میگردانیم تا چون بهر دو سوراخ نظر کنیم دیگر
سوی رود ببینیم پس همچنانکه بایستیم برگردیم و در صحرا چشم بدان سوراخ نهیم
تا نظر بر کدام موضع می افتد انجا که افتد از موضع قدم تا انجا بپیماییم همچندانک
باشد مقدار پهنای رود بود و الله اعلم **باب** هفدهم در معرفت عمل بر صفیحه آفاقی

مراد از صفیحهٔ آفاقی آن باشد که استخراج طالع و معرفت دیگر احوال و اوقات شب
و روز در بیشتر عروض از و معلوم کنند چه از وضع صفایح بسیار اصطرلاب گران
شود و بر صفیحهٔ آفاقی این هر سه مدار ثبت کنند و نصف شرقی از افق هر عروض و خط
مشرق و مغرب و خط وسط السما پس هر افق که خواهند فرض باید کرد و خطی که به نسبت
با آن افق خط مشرق و مغرب باشد و خطی دیگر که هم به نسبت با آن افق خط وسط السما
باشد پس آنچه مط بود برین وجه که یاد کرده آید استخراج کرد تعدیل النهار درجهٔ آفتاب
یا شنطیه کوکب بر افق شرقی باید نهاد و مری نشان کرد پس بر خط مشرق نهاد چندانکه
مری از موضع نشان بگذرد تعدیل النهار بود و ساعات روز و شب و اجزاء ساعات
درجهٔ آفتاب بر افق شرقی باید نهاد و مری نشان کرد پس بر خط وسط السما نهاد و نشان
کرد آنچه میان هر دو نشان بود نصف قوس النهار بود و اگر خواهند تعدیل النهار بر نود
افزایند اگر میل آفتاب شمالی بود و یا بکاهند اگر جنوبی بود تا نصف قوس النهار حاصل
شود پس نصف قوس النهار بر پانزده قسمت باید کرد تا ساعت نیم روز معلوم شود

و آنرا مضاعف باید کرد تا ساعات روز باشد و ساعات روز از بیست و چهار
نقصان کنند تا ساعات شب باشد و همچنین نصف قوس النهار بر شش
قسمت باید کرد تا اجزای ساعات روز باشد و اجزا ساعات روز از سی نقصان
باید کرد تا اجزا ساعات شب باشد بر آن افق معرفت طالع از ساعات روز
یا شب اگر معلوم ساعات مستوی باشد چنانکه گفتیم در پانزده ضرب باید کرد و بهر
چهار دقیقه یکی بر مبلغ افزود تا دایر فلک حاصل آید پس اگر ساعات گذشته
که معلوم بود معوج باشد و بروز بود در اجزای ساعت روز ضرب باید کرد و اگر بشب
بود در اجزای ساعات شب تا دایر حاصل آید پس اگر ساعات گذشته از روز
بود درجهٔ آفتاب را بر افق شرقی باید نهاد و مری را نشان کرد و او را بقدر
دایر در درجات مجره بگردانید چون مری آنجا رسد نگاه باید کرد تا کدام درجه
بر افق شرقی افتاده است درجه طالع بود و اگر شب بود نظیر درجه آفتاب را بر افق
شرقی باید نهاد و مری بقدر دایر بگردانید تا طالع معلوم شود باب هجدهم

در معرفت ساعات از ارتفاع چون از افتاب یا ستاره ارتفاع گرفته باشی بر صفحه آفاقی
اجزا یا دایره ساعات نتوان کرد پس از جهت این عمل با طریقها دیگر رجوع باید کرد و
از آن طریقها یکی اینست که اگر اسطرلاب مجیّب بود یعنی بر ظهر اصطرلاب جیب درجات
نقش کرده باشند و آن چنان بود که یک نیمه عضاده را که در مقابل ربع ارتفاع
افتد چون شظیه بر خط علاقه نهند بشصت جزو قسمت کنند و ابتدا از مرکز کنند
و خطها مستقیم از آن اجزا ارتفاع بخط علاقه کشند چنانکه موازی خط مشرق و
مغرب بود پس هر قوسی که از ربع ارتفاع فرض کنند جیب آن قوس آن اجزا بود
که از عضاده در مقابل آن قوس افتد و چون چنین بود شظیه را بر غایت ارتفاع
افتاب یا کوکب باید نهادن و نگاه کردن تا ارتفاع وقت چند درجه است و خطی
که از آن درجه میرود بر استقامت بر کدام جزو افتد از عضاده پس علامتی بر آن
جزو باید کرد و شظیه بر خط علاقه باید نهاد و نگاه باید کرد تا که خطی که از علامت
بگذرد بر کدام درجه افتد از قوس ارتفاع چند انکه باشد بر پانزده قسمت باید کرد

انچه بیرون آید ساعات زمانی بود میان طلوع افتاب یا کوکب و وقت مفروض
اگر ارتفاع شرقی بوده باشد یا میان غروب افتاب یا کوکب و وقت مفروض اگر
ارتفاع غربی بوده باشد پس چون اجزا ساعات افتاب یا کوکب معلوم کنند و در آن
ساعات ضرب کنند دایر ماضی یا باقی باشد اگر خواهند از آن دایر طالع معلوم کنند
چنانکه گفتیم و اگر خواهند بر پانزده قسمت کنند تا ساعات مستوی معلوم شود اما
اگر اصطرلاب مجیّب نبود شکلی ربعی بر باید کشید و باشد که این شکل بر اصطرلاب
کشند پس نگاه کرد تا غایت ارتفاع چند است و خطی که
از آن مقدار بمرکز ربع شود و خطی از آن ارتفاع
وقت بر استقامت که با جزای شصت
کانه شود طلب کرد و موضع تقاطع هر دو خط
بادست آورد و نگاه کرد تا دایره
که بدان تقاطع بگذرد بر کدام
جزو افتد از اجزای شصت و خطی

که ازان جزو بیرون آید برکدام جزو افتد از اجزای نود و آن جزو را نگاه باید داشت
و آن عدد را بر پانزده قسمت باید کرد آنچه حاصل آید ساعات زمانی بود ماضی یا
باقی مثالش یافتیم ارتفاع شرقی سی و یک درجه و غایت ارتفاع پنجاه درجه پس
تقاطع خطی که از پنجاه بمرکز شود و خطی که از سی و یک با جزای شصت کانه شود بدست
آوردیم و آن موضع اینست که علامت سیاه برو کردیم نگاه کردیم که دایره که بروی گذرد
برکدام جزو افتد از اجزای شصت کانه بر چهل می افتد پس طلب کردیم تا خطی مستقیم
که از چهل بیرون شود برکدام جزو افتد از ربع بر چهل و یک و نیم می افتد چهل و یک و
نیم بر پانزده قسمت کردیم دو بیرون آمد بماند یازده و نیم در چهار ضرب کردیم چهل و
شش باشد پس گفتیم درین وقت دو ساعت و چهل و شش دقیقه از ساعات
زمانی گذشته است از روز ازاد را اجزاء ساعات ضرب کنند و چنان که گفتیم
عمل کنند وجهی دیگر برهانی در معرفت دایر از ارتفاع اول از صفحهٔ آفاقی تعدیل النهار معلوم
کنیم پس چنانکه گفتیم غایت ارتفاع درین وقت طلب کنیم و تقاطع خطی که از غایت

ارتفاع

ارتفاع بمرکز شود و خطی که از ارتفاع وقت با جزای شصت کانه شود بدست آوریم
و دایره که بدان تقاطع بگذرد نگاه کنیم تا برکدام جزو افتاده است از اجزاء شصت کانه علامتی
برو کنیم پس چند آنکه باشد با مثل با شصت بگیریم آنچه بر آید در تعدیل النهار ضرب کنیم و بر شصت قسمت
کنیم آنچه بیرون آید تعدیل خوانیم و نگاه کنیم اگر میل آفتاب یا بعد کوکب از معدل النهار شمالی بود
آنرا از اجزاء شصت کانه که علامت برو کرده ایم نقصان کنیم و اگر جنوبی بود بران افزاییم
آنچه حاصل آید نگاه کنیم تا خطی که ازان مبلغ بیرون آید و بربع رسد برکدام جزو افتد پس تمام
آن جزو را بنود بگیریم و آنرا فضل دایر خوانیم اگر ارتفاع شرقی بود و میل آفتاب یا بعد کوکب
از معدل النهار شمالی بود فضل دایر از مجموع نود و تعدیل النهار نقصان کنیم تا دایر بماند و اگر میل
یا بعد جنوبی بود مجموع فضل دایر و تعدیل النهار از نود نقصان کنیم تا دایر بماند و اگر ارتفاع
غربی بود و میل یا بعد شمالی بود فضل دایر و تعدیل النهار و نود هر سه جمع کنیم و اگر میل یا بعد جنوبی
بود تعدیل النهار از مجموع فضل دایر و نود نقصان کنیم آنچه حاصل آید در همه احوال دایر ماضی
بود پس آفتاب یا مری کوکب بر افق شرقی نهیم و مری راس الجدی را نشان کنیم و از موضع نشان

بقدر دایره بر توالی اجزاء حجره بگردانیم انچه برافق افتد طالع بود و اگر دایر بر پانزده قسمت کنیم
ساعات مستوی بود گذشته از وقت طلوع افتاب یا طلوع کوکب تا بوقت مفروض
مثالش دران صورت که گفتیم که ارتفاع شرقی سی و یک یافتیم و غایت ارتفاع پنجاه
دو دایره که بر تقاطع بگذشت بر چهل افتاد نگاه داشتیم و درین روز میل آفتاب
جنوبی است و تعدیل النهار شش درجه تمام چهل تا شصت بیست یافتیم شش
در بیست ضرب کردیم صد و بیست شد بر شصت قسمت کردیم دو بیرون آمد
چون میل جنوبی بود بر چهل که نگاه داشتیم افزودیم چهل و دو شد خطی ستقیم که
که از وی بیرون آمد بچهل و پنج میرسد از اجزاء نود و تمامش هم نود و هم چهل و پنج باشد
واین فضل دایر است چون ارتفاع شرقیست و میل جنوبی مجموع فضل دایر
و تعدیل النهار که پنجاه و یک است از نود بکاستیم سی و نه درجه بماند و این دایر باشد
و ساعات مستوی دو ساعت و سی و شش دقیقه بود از روز گذشته
تسویة البیوت و چون خواهیم که بر صفحهٔ آفاقی تسویة البیوت کنیم درجهٔ طالع را

تسویة البیوت

الافق

برافق ان شهر نهیم که خواهیم عاشر بر وسط السما افتد و اوتاد چهارگانه معلوم شود پس
چنانکه گفتیم نصف قوس النهار از طالع معلوم کنیم و ثلثش بگیریم و طالع برافق نهیم و
ببینیم تا مری کجاست پس بقدر ثلث قوس النهار بر توالی اجزاء حجره بگردانیم انچه
بر وسط السما افتد یازدهم بود بعد ازان بار دیگر بگردانیم بهمان قدر انچه بر وسط
السما افتد دوازدهم بود پس طالع را برافق نهیم و ثلث نصف قوس النهار
از شصت بکاهیم انچه بماند بقدر ان مری بر خلاف توالی اجزاء حجره بگردانیم
انچه بر وسط السما افتد نهم بود بقدر آن یکبار دیگر بگردانیم انچه بر وسط السما
افتد هشتم بود و چون این خانها معلوم شود نظیر هر خانه دیگر بود پس هر زده
معلوم شود اما مطالع البروج بخط استوا و ببلد معروفست و طالع سال آینده
از طالع سال گذشته و درجهٔ طلوع و درجه ممر کواکب ثابته هم بران قیاس که گفته
آمده است از صفحهٔ آفاقی معلوم توان کرد این قدر کفایت بود باب نوزدهم
در معرفت راستی و کژی اصطرلاب چون علاقه بدست گیرد شاقولی از ریسمان

بارکی بندد و از زیر عروه فروکذارد باید که آن ریسمان بر خط علاقه منطبق
باشد و الا راست نبود و بعد ازان ارباع سر دایره باید که چون به پرکار امتحان
کنند متساوی بود و باید که چون ارتفاع گیرند یک طرف عضاده و هم در حال
عضاده بگردانند و ارتفاع گیرند همان ارتفاع اول باز آید تا عضاده در
دست بود و چون یک شظیه بر خط علاقه یا خط مشرق و مغرب نهند دیگر شظیه باید
که بر همان خط نشیند بی هیچ تفاوتی و اما در مقنطرات باید که مدار راس الحمل
بر مقنطره افتد که مساوی تمام عرض صفیحه باشد و مدار راس سرطان و مدار راس
الجدی هر یک بقدر میل کلی از و دور باشند و باید که تقاطع دایره افق و خط
مشرق و مغرب و مدار راس الحمل هر سه بر یک نقطه باشد و اگر پرکار برگیرند و یک
سر او بر تقاطع مدار راس الجدی و خط وسط السما نهند و دیگر سر بر تقاطع مقنطره
از مقنطرات یا خط مشرق و مغرب یا مداری از مدارات در جانب شرقی باید
که همان فتح پرکار بر نظیر آن تقاطع افتد در جانب غربی و در اجزاء منطقة

البروج باید که چون درجه بر افق شرقی نهند نظیرش بر افق غربی نشیند و همچنین اگر بر خط
مشرق و مغرب نهند یا بر خط وسط السما و چون اول حمل بر افق شرقی نهند باید که اول
جدی بر خط وسط السما افتد و به پرکار امتحان کنند تا مقدار برج جدی و قوس و مقدار
دلو و عقرب و همچنین دو برج که بعدشان از نقطه انقلاب متساوی باشد یک مقدار
هست یا نه اگر باشد درست باشد و الا که باشد و چون بکوکبی ارتفاع گیرند
و همان لحظه بکوکب دیگر ارتفاع گیرند پس یک کوکب را بر مثل آن ارتفاع نهند
بر مقنطرات اگر دیگر کوکب بر ارتفاع خود افتد صحیح بود و الا که نبود و سر سرطان
و جدی و حمل باید که بر مدارات خود گردند بی هیچ تفاوتی و باید که خطوط ساعات
معوجه چون به پرکار امتحان کنند بعد میان هر دو خط که فرض کنند در هر مداری مانند
بعد دو خط دیگر بود بر همان مدار اینست امتحانات مشهور و زیادت ازین
باطناب مودی باشد **باب** بیستم در معرفت صفت ستاره چند که از ثوابت
بر اصطرلاب ثبت کنند الا جهت ارتفاع گرفتن شب چاره نبود از معرفت کوکبی چند

از ثوابت و ما درین موضع آنچه مشهورتر است صفت کنیم تا چون خواهند ایشان را
بشناسند از کواکب ثابته مشهورترین نزدیک بیشتر مردم ثریا باشد که آنرا پروین
خوانند و چون نگاه کنند در آن وقت که پروین طلوع کند کوکبی روشن بزرگ از جانب
شمال او طلوع کند چنانکه میان هر دو مقدار دو نیزه بالا باشد یا زیادت آن کوکب را
عیوق خوانند و چون پروین یک نیزه بالا طلوع کند کوکبی روشن بر آید در پس او بجنوب
مایل با چهار کوکب دیگر از وی تاریکتر بر صورت کتابت دال باشد و این کوکب روشن
بر یک طرف دال بود آن کوکب را عین ثور خوانند و آن منزل دبران باشد از منازل
قمر و بعد از دبران صورت جوزا بر آید که عوام آنرا ترازو خوانند و منجمان جبار بر صورت
مردی باشد با کمر و شمشیر و دو دست او که بر بالا سر کوکب باشد دو ستاره روشن
باشند اما دست راست روشن تر بود و ازو ارتفاع گیرند و از دو پای او که از زیر
کمر و شمشیر بود پای چپ روشن تر بود و بزرگ تر و ازو ارتفاع گیرند و در میان
دو دست از بالا سه کوکب خرد بهم پیوسته باشند سه نقطه که بر حرف ث زنند

ارا

آنرا راس الجبار خوانند گویند و هقعه از منازل قمر آن بود و بر عقب جوزا دو ستاره
روشن بزرگ می آید بر دو سوی مجره که میان ایشان دو سه نیزه باشد یکی بجنوب مایل
و یکی بشمال و جنوبی روشن تر و بزرگتر بود و شمالی سرخ تر و خوردتر بود و با هر یک کوکبی
خرد بر می آید بر بعد دو سه گز این دو ستاره بزرگ و دو شعری خوانند بزرگتر که جنوبیست
یمانی خوانند و خوردتر که شمالیست شامی خوانند و یمانی را نیز عبور خوانند و شامی را
غمیصا و آن دو ستاره که بر هر یکی بر می آید مرزم خوانند و این کواکب در تابستان ظاهر
شوند در آخر شب و در زمستان اول شب و در مقابله شعری شامی از جانب شمال
دو ستاره روشن نزدیک یکدیگر آن دو ستاره را ذراع گویند و هر یکی را راس
التوأم خوانند و آنکه اول بر آید بجنوب نزدیکتر بود راس التوأم مقدم خوانند
و دیگر را راس التوأم المؤخر خوانند و بر عقب ایشان بمقدار دو نیزه بالا چهار کوکب
می آیند بر خطی مقوس برین صورت ٥ ٥ ٥ ٥ و ازین چهار جنوبی کوکب سوم
که مقابل اول باشد روشن تر بود و جنوبی از همه بزرگتر او را قلب الاسد خوانند و در

جنوب او یک ستاره دیگر باشد تنها که در حوالی او هیچ ستاره نبود او را فرد خوانند
و بر عقب قلب الاسد ستاره دیگر می آید روشن و ستاره دیگر نزدیک بدو و در
روشنی و این دو ستاره بغایت روشن نباشند آنرا زبره خوانند و بمقدار یک
نیزه بالا کوکبی باشد روشن و در بزرگی و خوردی میانه بر عقب ایشان می آید آنرا
صرفه خوانند و بر عقب صرفه بمقدار دو نیزه بالا ستاره روشن تنها می آید در جانب
شمال او بقدر سه چهار نیزه بالا ستاره سخت بزرگ و روشن و ستاره دیگر
تاریک زیر او بر بعد دو گز با او می آید و این دو ستاره روشن سماکین اند یکی که
تنها است او را سماک اعزل خوانند و دیگر که روشن تر و شمالیست سماک را
مح و آن ستاره که با اوست رمح رامح خوانند و در آخر بهار اول شب رامح بر میان
آسمان بود مقابل سر و در جنوب مغرب او و در شمال و مشرق او بقدر دو نیزه
بالا آن هفت ستاره باشند که بر شکل دایره بوند ناتمام که عوام آنرا کاسه شکسته
خوانند و کاسه درویشان خوانند و منجمان آنرا فکه خوانند و چون فکه بمیان

آسمان

آسمان رسد در جانب جنوب ستارگان عقرب نزدیک رسند بنصف النهار آن
کوکب روشن تر که دو ستاره دیگر تاریکتر از دو جانب او باشند و بر خطی مقوس
آنرا قلب العقرب خوانند و ستاره دیگر روشن بر میان آسمان گذرد با دو ستاره
خورد بر مثال مثلثی خورد متساوی الاضلاع باشد و عوام آنرا دیگ پایه خوانند و در
آخر تابستان اول شب راست بر سمت راس بود آنرا نسر واقع خوانند و در مقابل
او از سوی مشرق و جنوب نزدیک کناره مجره ستاره روشن بود میان دو ستاره
دیگر تاریک که بر مثال خطی مستقیم باشند و عوام آنرا شاهین و ترازو خوانند
ان ستاره روشن نسر طایر است و چون آنرا قاعده سازند کوکبی تاریکتر از ایشان
از سوی مغرب با ایشان هم بر مثال مثلثی باشد آن کوکب را راس الجوا خوانند و
کوکبی دیگر از جانب مشرق و شمال هم با ایشان بر مثال مثلثی باشد مختلف الاضلاع
و آن ستاره بر میان مجره بود و آنرا ردف خوانند و ذنب الدجاجه خوانند و بعد
از و بر مجره ستاره چند در روشنی بیکدیگر نزدیک می آیند بر صورت شتری و عوام

ازا شتر خوانند ازان ستارکان یکی که در پیش می‌آید و بر کوهان شتر بود آن را
کفُ الخضیب خوانند پس باین تعریفات بیست کوکب را وصف کرده آمد که از ایشان
ارتفاع توان گرفت و آن اینست عین الثور و عَیُّوق ید الجوزا الیمنی رجل الجوزا
الیسری شعری العبور شعری الغمیصا راس التوم المقدم راس التوم الموخر قلب الاسد
فرد صرفه سماک رامح سماک الاعزل سیر الفکه قلب العقرب نسر الواقع نسر طایر راس الجوا
ردف کف الخضیب و بر بیشتر اصطرلابها این کواکب را نقش کنند و هر که آنرا بشناسد
چنانک دران اشتباه نیفتد او را درین باب کفایت باشد اینست تمامی سخن
در معرفت اصطرلاب از تصانیف
خواجه نصیر الدین طوسی تمت
بعون الملک الوهاب
ح ۸ غلام رضا
۱۲۸۲

بازدید شد ۱۳۷۱

... ان سهمها اثر مسئله یکی دارد

اعداد	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	سهم حميد	خداوند طالع	درجه ۷	یکی	لع	سهم	الثمن	مريخ	قمر	لف	لع
۲	سهم بوم حرب	خداوند ساعت	خداوند طالع	یکی	درجه		رز دالو	زحل	مريخ		
۳	وقت بودن حاجت	عطارد	خداوند درجه	لف	لع		جزء زه	مشتری	عطارد		
۴	[illegible]	طالع خداوند	قمر	لف	لع		پنبه و قمر	عطارد	زهره		
۵	[illegible]	مشتری	سهم السعادة	یکی	لع		نمک	قمر	مريخ	لف	لع
۶	سهم ازاد [illegible]	زحل	مشتری		لع		پنبه طالع مسئله	یکی	ازاینجا		
۷	سهم [illegible]	زحل	مشتری		عطارد	سهم	[illegible]	شمس	قمر	لف	لع
۸	[illegible]	خداوند	درجه ۷		قمر		سهم الارض	زحل	مشتری	فق	لع
۹	وقت عزل از کار	مشتری	شمس		لع		سهم الما	قمر	زهره		
۱۰	مدت عمل و [illegible]	زحل	شمس		زحل	سهم	الهوا و الرياح	عطارد	صاحب	فق	
۱۱	سهم وقت [illegible]	مشتری	شمس		عاشر		النار	شمس	مريخ	لف	
۱۲	سهم [illegible]	مريخ	قمر		لع		سهم الغيوم	مريخ	زحل	فق	
۱۳	خصومت	مريخ	شمس		لع		الامطار	قمر	زهره		
۱۴	وقت عمل ادرا	عطارد	مريخ	یکی	لع		سهم البرد	عطارد	زحل		
۱۵	سهم [illegible] کار	صاحب خداوند	سهم [illegible]		لع		سهم الثلج	قمر	زحل		
۱۶	سهم [illegible]	شمس	مشتری		عاشر	سهم	الرعود	شمس	زحل	فق	
۱۷	سهم [illegible]	قمر	زحل		لع	سهم	الخطه	شمس	مشتری	لف	
۱۸	سهم [illegible]	قمر	مريخ		درجه ۶	سهم	الشعير والقمح	قمر	مشتری		
۱۹	سهم [illegible]	شمس	مشتری		درجه ۸		الارز والجاورس	مشتری	زهره		
۲۰	سهم [illegible]	قمر	مشتری		لع		الارز والذرة	مشتری	زحل		
۲۱	سهم [illegible]	زهره	شمس		لع		سهم الماش	زهره	عطارد		
۲۲		زهره	عطارد		لع		سهم العدس والحمص	مريخ	زحل	لف	لع
					لع						

[illegible]

اعداد	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	سهم التزويج	زحل	زهره	لف	لع
۲	سهم [illegible]	زحل	سرطان	فق	لع
۳	سهم التزويج [illegible]	زهره	زحل	لف	لع
۴	سهم الموت والارث	قمر	ثامن	لف	لع
۵	سهم [illegible]	مريخ	مشتری	فق	لع
۶	سهم الشركة [illegible]	زحل	عطارد	لف	لع
۷	سهم السفر في البر	صاحب	[illegible]	فق	لع
۸	سهم السفر في البحر	زحل	سرطان	لف	لع
۹	سهم العلم [illegible]	زحل	مشتری	لف	لع
۱۰	سهم الملك والسلطان	مريخ	قمر	لف	لع
۱۱	سهم الشغل والعمل	شمس	مشتری	لف	لع
۱۲	سهم [illegible]	زهره	قمر	لف	لع
۱۳	سهم الرجا	زحل	زهره	لف	لع
۱۴	سهم الاحيا	قمر	عطارد	لف	لع
۱۵	سهم الاعدا	درجه ۱۲	درجه ۱۲	فق	لع
۱۶	سهم الشقاوة	غيب	سعادت	فق	لع
۱۷	سهم [illegible]	مشتری	زحل	فق	لع
۱۸	سهم السلطان	شمس	درجه عاشر	فق	لع
۱۹	سهم الظفر	شمس	درجه هفتم	فق	لع
۲۰	سهم [illegible]	مريخ	قمر	فق	لع
۲۱	سهم [illegible]	شمس	درجه سابع	فق	لع
۲۲	سهم الصلح	قمر	عطارد	فق	لع

اعداد	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	سهم السعادة	س	✓	لف	لع
۲	سهم الغيب	✓	س	لف	لع
۳	سهم [illegible]	ل	سعادة	لف	لع
۴	سهم [illegible]	غيب	مشتری	لف	لع
۵	سهم العدو والشجاعة	مريخ	سعادة	لف	لع
۶	سهم [illegible] والمحبة	سعادة	زهره	لف	لع
۷	سهم الخوف	—	ل	لف	لع
۸	سهم [illegible] والثبات	غيب	سعادة	لف	اع
۹	سهم العقل والنطق	ى	2	لف	لع
۱۰	سهم الجنون	ى	ل	لف	لع
۱۱	سهم الحيلة	[illegible]	قمر	فق	لع
۱۲	سهم المال	صاحب	درجه ۲	فق	لع
۱۳	سهم الدين	زحل	مشتری	فق	لع
۱۴	سهم [illegible]	عطارد	زحل	فق	لع
۱۵	سهم [illegible]	شمس	زحل	فق	لع
۱۶	سهم الأب	صاحب	زحل	لف	لع
۱۷	سهم [illegible]	زهره	زحل	لف	لع
۱۸	سهم الولد	مشتری	زحل	الف	لع
۱۹	سهم الولد الذكور	مريخ	مشتری	فق	لع
۲۰	سهم الاناث	قمر	زهره	فق	لع
۲۱	سهم المرض	زحل	مريخ	فق	لع
۲۲	سهم العبد	عطارد	مريخ	فق	لع

[illegible]

اعداد	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	سهم با قلد	زحل	مریخ	لف	لع
۲	الحمص	ذهره	سمی		
۳	العنب و السمسم	زحل	ذهره		
۴	سهم الشکر	ذهره	عطارد		
	سهم العسل	قمر	سمی		
	سهم الدهن	مریخ	قمر		
	الجوز واللوز	مریخ	ذهره		
	الکمثری	زحل	مریخ		
	ابریطیخ	مشتری	ذهره		
	القز والقطن	شمس	ذهره		
	سهم الحلاوات	عطارد	زحل		
	الحموضات	عطارد	زحل		
	المملحات الحلو	عطارد	مریخ		
	المهلکات المره	زحل	مریخ	لف	
	سهم السلح	قمر	درجه ذائم	فق	
	سهم القمر	صاحب [illegible]	صاحب طالع		
	سهم الکون الطافه	صاحب [illegible]	صاحب [illegible]		
	وقت کون حاصه	شمس	مریخ		
	سهم البذر والحرب	[illegible]	درجه [illegible]		
۲۰	سهم [illegible]	[illegible]	درجه [illegible]		
۲۱	ای [illegible]	قمر	مریخ	فق	لع
۲۲	سهم کمثره	زحل	[illegible]		

سهام	[illegible]				
سهم خصومت	شمس	مریخ	فق	لع	
مرض و علت	سنبله	درجه [illegible]			
وقت حمل	مریخ	عطارد			
وقت غزل	سمی	مشتری			
سهم مواب	قمر	زحل			
کشتی [illegible]	قمر	مریخ			
سهم [illegible] حمل	دیـ ۲	درجه ۷			
سهم [illegible]	سمی	زحل			
سهم المرحـ	قمر	درجه [illegible]	فق	لع	
سهم القتل	زحل	مریخ	لف	لع	
المهلکات معده	زحل	مریخ	لف	لع	
سهم البغل	قمر	سمی	لف	لع	
سهم الطیور	عطارد	اسد	فق	لع	
سهم ایاز	مریخ	اسد	فق	لع	
مرغ [illegible]	سرطان	قمر	لف	لع	
سهم کبوتر	[illegible]	زحل	لف	لع	
مرغ [illegible]	سنبله	عطارد	فق	لع	
سهم بر	حمل	مریخ	لف	لع	
سهم بقر	ثور	ذهره	لف		
سهم الحمل	حمل	مریخ	لف		
سهم العمار	قمر	دنب	لف	لع	

ای لحاظ [illegible] وزن [illegible]

اعداد	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	سهم قبائل القرابی	مریخ	قمر	لی	لو
۲	الاخوات	دیـ طالع	سـ ۳	لف	دبـ ۳
۳	التجارة	عطارد	سنبله	لف	لع
۴	انفلاحة	زحل	درجه ۴	لف	لع
۵	الزفاف	درجه ۴	درجه ۶	لف	درجه ۸
	الرجاء	درجه ۶	درجه ۴	فق	جزا
	الامانات	مشتری	زحل	فق	ذرو ۴
	القيامة و التوعد	زحل	درجه ۴		درجه ۹
	الاملاک	دیـ ۳	درجه ۶		وله
	الحمل والبدا	دیـ ۶	درجه ۶		لع
	الحیوانات الحامل	درجه ۷	درجه ۹		درجه ۱۱
	الحمیر	صاحب	درجه ۶	فق	درجه ۱۲
	سهم المرض	عطارد	مریخ	فق	درجه ۶
	سهم الوبا	زحل	طالع	لف	درجه ۶
	سهم الطاعون	مریخ	درجه ۶	لف	لع
	موت الفجا	مریخ	زحل	لف	درجه ۶
	امراض المزمن	زحل	جدی کا	لف	درجه ۶
	الکسب	صاحب ۱	درجه ۶	لف	لع
	الاباء	صاحب ۳	درجه ۴	لف	دبـ [illegible]
	الرباح	عطارد	ربیع	لف	لع
	الکرک	عطارد	زحل	لف	لع
	الزلازل	مریخ	ربیع	لف	لع

اعداد	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	الرعود	مریخ	عطارد	لف	لع
۲	البرق والقزح	درجه برج [illegible]	عطارد	لف	لع
۳	سهم الرهن	مریخ	زحل		لع
۴	الزیتون	عطارد	قمر		
	مهلکات [illegible]	زحل	مشتری		
	التفاح	ذهره	مشتری		
	الرمان	ذهره	مریخ		
	الامرود	عطارد	ذهره		
	الجوز	عطارد	مریخ		
	الفرحل	ذهره	میزان		
	ثمرة الاشجار	قمر	سرطان		
	سائر الاشجار	قمر	سرطان		
	حال النجوم	زنب	ط زحل		
	اثر النجوم	مریخ	ط مریخ	لف	لع
	حروب السلطان	شمس	خداوندا	قف	لع مرتبه
	حال الملک	زحل	مشتری	لف	[illegible]
	عمر الملک	مشتری	زحل	لف	لع
	اصل الملک و	صاحب	شمس	لف	لع
	عمر صاحب دولت	[illegible]	درجه [illegible]	لف	لع
	حال ملک ۷ اول	شمس	زحل	لف	[illegible]
	حال ملک ثانی	لع	زحل	فق	[illegible]
	ملک اول	صاحب	صع	فق	[illegible]

[illegible]

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

اسرار	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	ملک ثابت	صاحب	جمع	قق	جمع
۲	اموار خارج ملک	مشتری	خزانه ۱۲	قق	مریخ
۳	اموار خانه ملک	شمس	خزانه ۴	قق	مریخ
۴	القتال	مریخ	زحل	لق	الم العلم
۵	الصلح	شمس	درجه ۷	لف	لع
	العالم بالنجوم	مریخ	زحل	لف	لع
	دوم اخر	زحل	درجه شمس	لف	لع
	الکرسی الملوک	سه	•	قق	زحل
	حبس الملوک	در ۱۲	قمر	لف	ذنب
	لوطیان	ذنب	قمر	لف	لع
	قتل الملوک	مریخ	شمس	لف	ذنب
	اولیای دزد	ذنب	مریخ		
	دزدان	مریخ	عطارد	لف	لع
	الموت	مریخ	زحل	فق	لع
	الاخبار	عطارد	قمر	عق	لع
	الاراجیف	قمر	عطارد	عق	لع
	الزراعت	مشتری	زحل	فق	لع
	الزرعت	زهره	زحل	فق	لع
	سوق الابار	زحل	مشتری	لف	لع
	القبایح والعقعار	زحل	قمر	لف	لع
	العبید	عطارد	قمر	فق	لع
	جامع الکتاب	قمر	مریخ	عق	لع

اسرار	سهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	سهم سفر	صاحب ۹	درجه ۹	فق	لع
۲	الثقل الاولاد	زحل	قمر	لف	لع
۳	شرف المولود	صاحب سلطنت	درجه ۳	لف	لع
۴	عماد الطالع	سوء بت	عیب	لف	لع
	القرض	زحل	عطارد	فق	درجه طالع
	عدد الاخوه	عطارد	زحل	فق	لع
	موت الاخوه	شمس	درجه ۱	فق	لع
	موت الاباء	زحل	مشتری	لف	لع
	الاصلاد الحب	زحل	مریخ	لف	لع
	الامراض و العیوب	زحل	مریخ	لف	لع
	ولد دختر	مریخ	مشتری	فق	لع
	الخصومات	مریخ	مشتری	فق	لع
	الزهد	قمر	مشتری	لف	لع
	العلم	زحل	مشتری	لف	لع
	العسکر	زحل	مشتری	لف	لع
	الوزرا	مشتری	شمس	لف	درجه ۲
	متوفی	عطارد	شمس	لف	لع
	ملوک	عطارد	شمس	لف	ع
	صدور	عطارد	مشتری	لف	
	شعرای	عطارد	قمر	لف	
	عوام	عطارد	قمر	لف	
	مغنیین	عطارد	مریخ	لف	لع

کتابخانه آستان قدس
[illegible]
۵۳ ۱۲ ۶

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

AdV.